

بن بست و ماجراجویی در سیاست خارجی

نزاع جمهوری اسلامی و دولت آمریکا بر سر توسعه‌طلبی و هژمونی در خاورمیانه پیوسته ابعاد خطرناکتری به خود می‌گیرد. در پی حمله نظامی هفته گذشته به تأسیسات نفتی عربستان، بار دیگر تنش در خاورمیانه بالا گرفت. روز شنبه ۲۲ شهریورماه پالایشگاه "بقیق" و میدان نفتی "خریص" در عربستان مورد حمله موشکی و پهپادی قرار گرفتند. گروه اسلام‌گرای مورد حمایت جمهوری اسلامی در یمن به‌فوریت مسئولیت حمله را بر عهده گرفت. اما این اقدام نظامی بیش از آن بزرگ و پیچیده بود که کسی بتواند ادعای حوثی‌ها را باور کند. آشکار بود که انجام چنین اقدام نظامی دقیق و پیچیده‌ای از عهده این گروه ساخته نیست. گرچه مقامات آمریکایی و عربستان از همان آغاز، انگشت اتهام را متوجه جمهوری اسلامی کردند، اما به دلایلی که در این نوشته توضیح داده خواهد شد، هیچ‌یک تمایلی نداشتند عامل مستقیم این عمل نظامی را جمهوری اسلامی معرفی کنند. دولت آمریکا نخست با انتشار عکس‌هایی از مراکز مورد اصابت موشک‌ها و پهپادها، اعلام کرد: حداقل ۱۹ نقطه در تأسیسات نفتی عربستان سعودی مورد اصابت قرار گرفته است. پس‌از آن، ترامپ در توییتهای اعلام کرد: می‌دانیم کار چه کسی بوده، ما بسته به تائید موضوع آماده اقدام نظامی هستیم، اما منتظر می‌مانیم که عربستان سعودی نظر خود را اعلام کند و بگوید به باور آن‌ها چه کسی عامل این حمله بوده است.

در صفحه ۲

اطلاعیه مشترک

حمله اوپاش سرمایه به کارگران
هیکو را قویاً محکوم می‌کنیم!

در صفحه ۱۰

حمله وحشیانه مزدوران
جمهوری اسلامی
به کارگران هیکو را
محکوم می‌کنیم

در صفحه ۱۱

آرامش اراک در گرو برآورده ساختن مطالبات و آرامش کارگران است

در صفحه ۳

حق تحصیل رایگان یکی از بديهی‌ترین حقوق کودکان است

وقتی حکومتی که بودجه و درآمدهای هنگفت نفتی را به جای اختصاص دادن به بهبود وضعیت آموزش و پرورش از نظر کیفی، ایجاد فضاهای مطلوب آموزشی، رایگان سازی واقعی مدارس و فراهم کردن شرایط مساوی برای تحصیل و آموزش تمامی کودکان کشور، صرف هزینه‌های نظامی و جاه‌طلبانه منطقه‌ای خود کرده و یا صرف دستگاه‌های عریض و طویل

در صفحه ۵

روز دوشنبه اول مهرماه، روز رسمی بازگشایی مدارس برای دانش‌آموزان و دانشجویان است. چهل سال است که جمهوری اسلامی بر نظام آموزشی کشور چنگ انداخته است و محصول این چنگ‌انداختن فاجعه‌ای است که امروز همگان به آن اذعان دارند. فاجعه‌ای که رژیم جمهوری اسلامی در بروز آن نقش اصلی را ایفا کرده است. فاجعه‌ای که سال از پی سال بدتر و بدتر می‌شود.

خواست آزادی کارگران زندانی بر فراز غرفه سازمان در جشن اومانیته

گزارشی کوتاه از
جشن اومانیته در پاریس

در صفحه ۱۲



متن سخنرانی رفیق احمد موسوی (شنبه ۳۰ شهریور ۹۸)
در ونکوور کانادا در گرامی داشت یاد و خاطره هزاران زندانی
سیاسی جانباخته در دهه شصت

در صفحه ۷

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

بن بست و ماجراجویی در سیاست خارجی

در همان حال، از قول مقامات آمریکائی اعلام شد حملات نظامی از نقاطی در شمال خلیج فارس صورت گرفته است.

روز چهارشنبه ۲۷ شهریور سخنگوی وزارت دفاع عربستان در یک نشست مطبوعاتی ضمن به نمایش گذاشتن بقایای تسلیحات مورد استفاده در این حمله گفت: مجموعاً ۲۵ پهپاد و موشک کروز در حمله به تأسیسات نفتی "بقیق" و "خریص" به کار گرفته شده‌اند. او افزود: اجزای سه موشک کروز ساخت ایران نیز که به هدف نخورده‌اند پیداشده است. موشک‌ها ساخت سپاه هستند و کلمه "یا علی" روی آن‌هاست. وی در همان حال که گفت: این ادوات شاهدهی «غیرقابل انکار» از تجاوز ایران به خاک این کشور است، اما از اظهار نظر در مورد این‌که از کجا شلیک شده‌اند خودداری کرد و افزود: طبق شواهد، حمله به تأسیسات آرامکو از یمن انجام نگرفته بلکه مسیر آن‌ها از شمال بوده است.

اما وزیر خارجه آمریکا که به عربستان سفر کرده بود، جمهوری اسلامی را به نقش داشتن در حملات اخیر به تأسیسات نفتی عربستان متهم کرد و اقدام نظامی علیه تأسیسات نفتی عربستان را، اقدام به جنگ نامید. جمهوری اسلامی بار دیگر انکار کرد که در این حمله دست داشته و حسن روحانی آن را پاسخ حوثی‌ها به عربستان نامید و گفت: یمنی‌ها مدرسه، بیمارستان یا بازار را مورد اصابت قرار ندادند بلکه به یک مرکز صنعتی حمله کردند تا به دشمنان خود هشدار بدهند.

در این میان دبیر کل سازمان ملل نیز ضمن محکوم کردن این حمله گفت هیچ تهدیدی برای صلح و ثبات جهان بزرگتر از آنچه در خلیج فارس جریان دارد وجود ندارد. یک رویارویی بزرگ در خلیج فارس تبعات فاجعه‌بار در منطقه و جهان خواهد داشت. وی افزود: متخصصان این سازمان برای بررسی شواهد موجود در حمله به تأسیسات نفتی عربستان راهی این کشور شده‌اند و این تیم تحقیق برای انجام کار خود با مجوزی فعالیت می‌کند که در قطعنامه ۲۲۳۱ تصویب برجام در شورای امنیت ملی تعبیه شده است.

اما با توجه به این‌که آمریکا و عربستان هیچ‌یک اعلام نکردند که جمهوری اسلامی مستقیماً از خاک ایران این حمله را سازمان‌دهی کرده است، پوشیده نبود که واکنش آن‌ها چیزی فراتر از اقدامات سیاسی- دیپلماتیک و گسیل نیرو و تجهیزات نظامی جدید از سوی آمریکا نخواهد بود. موضع‌گیری روز جمعه ترامپ تأییدی بر همین نظر بود. وی ضمن اعلام تحریم‌هایی که می‌توان گفت فاقد اهمیت‌اند، ادعا کرد: می‌تواند "در عرض یک دقیقه" دستور حمله نظامی به مثلاً ۱۵ هدف مهم در ایران را بدهد، اما می‌خواهد حتی‌الامکان از آن خودداری کند. وی گفت: من در پی آن نیستم که این کار را بکنم. به نظر من خویشتن‌داری خوب است و قدرت را نشان می‌دهد. البته او افزود اگر حمله نظامی لازم باشد این کار را در آینده خواهد کرد و حتی

اشاره‌ای هم به سلاح‌های هسته‌ای آمریکا داشت. بنابراین، موضع‌گیری ترامپ برخلاف تحلیل‌های عامیانه ژورنالیستی که خبر از واکنش نظامی می‌دادند، دور از انتظار نبود. همان‌گونه که پیش‌از این نیز در تحلیل‌های سازمان ما بر آن تأکید شده است، دولت آمریکا تمایلی به وارد شدن در جنگ با جمهوری اسلامی در شرایط کنونی ندارد. چراکه این جنگ می‌تواند عواقبی ناخواسته برای جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران داشته باشد که برخلاف منافع نه‌فقط امپریالیسم آمریکا، بلکه تمام قدرت‌های امپریالیست است. دولت آمریکا خواهان برافتادن جمهوری اسلامی نیست، تنها اختلاف جدی که با جمهوری اسلامی ایران دارد در سیاست خارجی است و می‌خواهد از طریق تحریم‌ها و فشار اقتصادی آن را وادار به عقب‌نشینی کند و این اختلاف را حل نماید. در عین حال، جنگ عواقب منطقه‌ای خواهد داشت که به نفع قدرت‌های امپریالیست و منافع آنها نیست. چراکه یک چنین جنگی می‌تواند به یک جنگ بزرگ منطقه‌ای تبدیل شود. روشن است که نه‌فقط گروه‌های اسلام‌گرای طرفدار جمهوری اسلامی در منطقه دست به اقدامات نظامی خواهند زد، بلکه جمهوری اسلامی با حمله نظامی به کشورهای ضعیف‌تر متحد آمریکا، همه دولت‌های منطقه را وارد جنگ خواهد کرد. درحالی‌که این دولت‌ها به‌ویژه در حاشیه خلیج فارس به‌شدت ضعیف و آسیب‌پذیرند و آمادگی برای ورود در چنین جنگی را ندارند.

اگر بر سر همین مسئله حمله به تأسیسات آرامکو، دولت عربستان تمایلی نشان نداد که بگوید جمهوری اسلامی مستقیماً از خاک ایران در این حمله دست داشته، به این علت است که سیاست ترامپ را می‌شناسد و می‌داند که وارد درگیری نظامی با جمهوری اسلامی لازم‌ه‌اش وارد شدن دولت آمریکا در جنگ است و این سیاست آمریکا نیست و خودش هم توانی برای جنگیدن با جمهوری اسلامی را ندارد و مایل نیست چنین جنگی رخ دهد.

جمهوری اسلامی نیز دقیقاً می‌داند که سیاست آمریکا در شرایط کنونی چیست و تا کجا می‌تواند پیش برود و دست به اقدامات ایدئاتی بزند. بنابراین، سیاست جمهوری اسلامی این است که وارد درگیری مستقیم با نیروهای نظامی آمریکا نشود. این یک توافق نانوشته میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکاست که به سربازان آمریکائی نباید آسیبی وارد آید. به تمام ماجراجوئی‌های نظامی جمهوری اسلامی در چند ماه گذشته هم که نگاه شود روشن است که حتی خراشی به یک سرباز آمریکائی وارد نیامده است.

نفت‌کش‌ها و گروگان‌گیری نفت‌کش‌ها یا حمله نظامی مستقیم به تأسیسات عربستان و احتمالاً اقدامات مشابه در آینده. اصلاً هم مهم نیست که این حملات را خودش مستقیماً سازمان‌دهی و اجرا می‌کند یا گروه‌های مزدور اسلام‌گرای طرفدار جمهوری اسلامی در یمن، سوریه، عراق و لبنان. چراکه در هر حال، سیاست جمهوری است. اما ناگفته روشن است که این سیاست، سیاستی ماجراجویانه است، واکنشی مایوسانه در برابر تحریم‌ها و بن‌بستی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. از همین روست که نفع مشخصی برای خود جمهوری اسلامی هم ندارد. چراکه از نظر اقتصادی بیشتر در تنگنا قرار می‌گیرد و در سطح بین‌المللی با انفراد بیشتری روبه‌رو می‌گردد. همین حمله به عربستان و کشیده شدن ماجرا به سازمان ملل و شورای امنیت این واقعیت را به‌خوبی نشان می‌دهد. این سیاست ماجراجویانه، به جای این که مقابله‌ای با تحریم‌های دولت آمریکا باشد، در خدمت امپریالیسم آمریکا، سیاست و منافع آن است. هم اکنون خلیج فارس به جولانگاه ناوهای جنگی آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیست تبدیل شده است. جمهوری اسلامی با ماجراجوئی‌های خود، دولت‌های این منطقه به‌ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس را وادار می‌کند سلاح‌های بیشتر و پیشرفته‌تری از آمریکا بخرند. علاوه بر این، به آمریکا امکان می‌دهد که بی‌درسر و بدون هزینه نیروهای نظامی خود را به منطقه گسیل کند. چون این هزینه‌ها را دولت‌های مرتجع عربستان، امارات، قطر، کویت، بحرین و غیره می‌پردازند. در همین چند روز اخیر هم شاهد بودیم که رژیم‌های عربستان و امارات خودشان رسماً از آمریکا خواستند که نیروی بیشتری با تجهیزات پیشرفته‌تری به این کشورها بفرستد و چنین نیز شد. ترامپ هم همان‌گونه که مکرر اعلام کرده است عجله‌ای برای کشاندن جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره ندارد. تحریم‌ها را می‌کند. سلاحش را می‌فروشد و پایگاه‌های نظامی‌اش را در خاورمیانه افزایش می‌دهد و تقویت می‌کند. این است نتیجه سیاست‌های ماجراجویانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی. اگر فشاری هم از بابت این سیاست در داخل هست، آن هم بر دوش توده‌های مردم ایران قرار می‌گیرد. همان‌گونه که تاکنون چنین بوده است و جمهوری اسلامی تمام بار تحریم‌ها را به بهای فقر و گرسنگی توده‌های زحمتکش مردم بر دوش آن‌ها قرار داده است.

اما بالاخره جمهوری اسلامی تا کی می‌تواند این سیاست را ادامه دهد؟ واقعیت این است که جمهوری اسلامی در بن‌بست قرار دارد. نه می‌تواند در این نزاع بر آمریکا غلبه کند و نه هنوز آماده است ادعاهای توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی خود را کنار بگذارد. در انتظار تحولی سیاسی در درون هیئت حاکمه آمریکا یا در سطح بین‌المللی است که بتواند خود را از این محاصره نجات دهد. در عین حال چنانچه با یک واکنش جدی از سوی مردم ایران نیز مواجه شود و با همانند دوران جنگ ۸ ساله احساس کند که خطری جدی آن را تهدید می‌کند، در آن شرایط هم تمام ادعاهای خود را کنار خواهد گذاشت و با همین ترامپ نیز وارد مذاکره و بده و بستان

آرامش اراک در گرو برآورده ساختن مطالبات و آرامش کارگران است



کارگران هیپکو دور جدید اعتصاب و اعتراضات خیابانی خود را از روز دوم شهریور ۹۸ آغاز کردند و روزهای متوالی به مدت یک هفته در مقابل نهادهای مختلف دولتی از جمله استانداری دست به تجمع زدند و خواستار رسیدگی به خواستهای خود شدند. اما هیچکس به خواست کارگران توجهی نکرد. کارگران هیپکو روز ششم شهریور در مقابل "داد" گسترتری تجمع کردند و برای رسیدگی به خواستهای خود از آن نهاد نیز استمداد طلبیدند، اما باز هم کسی به خواست کارگران توجه نکرد. آن‌ها خواهان پرداخت طلب‌ها و حقوق‌های عقب‌افتاده خود بودند. خواهان پرداخت حق بیمه، تعیین تکلیف وضعیت کارخانه، از سرگیری تولید و ادامه کاری و ضمانت شغلی بودند. اما هیچ مقامی نه در وزارت کار، نه در استانداری و نه در هیچ نهاد دولتی دیگر، در فکر گرسنگی و اضطراب دائمی کارگر هیپکو نبود و چیزی جز وعده به کارگران هیپکو داده نشد. با این همه کارگران هیپکو ۱۰ روز مهلت دادند که مقامات مسئول به خواست‌هایشان رسیدگی کنند و از پی آن از خیابان‌های اراک، راهی کارخانه شدند.

اما پس از پایان مهلت ده روزه نیز باز هم هیچ اتفاقی نیفتاد و هیچ‌یک از خواست‌های کارگران برآورده نشد. تمام وعده‌ها مطابق معمول پوچ و توخالی از کار درآمدند. بنابراین بدهی بود کارگر گرسنه هیپکو دوباره وارد خیابان شود و مقامات دولتی برسانند، راه‌آهن شمال و جنوب را هم موقتاً مسدود سازد. ۲۴ شهریور و پس از پایان مهلت ۱۰ روزه اعتصاب و اعتراض خیابانی از سر گرفته شد و ۲۵ شهریور، پاسخ کارگران با سرنیزه و زندان داده شد. نیروهای سرکوبگر گارد ویژه از فردای سرکوب و یورش وحشیانه به کارگران، در مقابل کارخانه هیپکو به صف شدند تا مانع ورود کارگران به خیابان شوند.

اما مبارزه هیپکو را با سرکوب و سرنیزه نمی‌توان خاموش ساخت. تجربه دست کم سه ساله اخیر مبارزات کارگران هیپکو، این واقعیت را ثابت کرده است. از دی ماه ۹۵ که کارگران هیپکو با خواست‌های مشخصی که تاکنون پاسخ

یورش وحشیانه نیروهای گارد ویژه رژیم به صفوف کارگران هیپکو در روز ۲۵ شهریور ۹۸، به قدری بیرحمانه و خشونت‌آمیز بود که صدای آن در همه جا و حتا در رسانه‌های رسمی حکومتی نیز پیچید. قشون‌کشی برای سرکوب کارگرانی که در اعتراض به عدم پرداخت دستمزد و بلاتکلیفی وضعیت شرکت دست به تجمع مسالمت‌آمیز زده بودند و اعمال قهر و زور و وحشیگری علیه کارگران هیپکو چنان توی چشم می‌زد که حتا برخی افراد و رسانه‌های خبری وابسته به دولت نیز از "ضرب و شتم و بازداشت گسترده کارگران" سخن به میان آوردند. در حمله وحشیانه مزدوران سرکوبگر رژیم به صفوف کارگران هیپکو، دست کم ۱۵ کارگر به سختی مصدوم و مجروح و ۲۹ تن دیگر بازداشت و روانه زندان اراک شدند.

محمد تقی آبیایی مدیرکل کار استان مرکزی روز ۲۶ شهریور در حالی که خبر سرکوب و بازداشت کارگران هیپکو در تمام کشور پخش شده بود، ریاکارانه از ضرب و شتم و دستگیری کارگران هیپکو ابراز بی‌اطلاعی کرد. او اما با گفتن این‌که "مداخله نیروی انتظامی با هدف جلوگیری از اختلال عبور و مرور و بازشدن مسیر قطارهایی صورت گرفت که معطل مانده بودند." در واقع مشت خود را باز کرد. وی که خود در جمع سایر مقامات دولتی از استاندار گرفته تا فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی برای چگونگی مقابله با کارگران، حضور و در جریان صدور فرمان حمله به کارگران هیپکو قرار داشت و می‌خواست در عین عوامفریبی، یورش به صف کارگران را توجیه کند گفت "قطارها برای تردد معطل مانده بودند که در نهایت نیروی انتظامی وارد عمل شد و ظرف مدت بسیار کوتاهی حدودا یک دقیقه ریل راه‌آهن باز شد و تردد قطارها از سر گرفته شد."

صرفنظر از این‌که بایستی قهر و سرکوب مزدوران حکومتی علیه کارگران بسیار خشن و شدید و بی‌رحمانه بوده باشد که ظرف یک دقیقه همه کارها رو برآورد شده است، اما واقعیت این است که کارگران هیپکو از روز اول اعتصاب و اعتراض خیابانی‌شان، مسیر قطار را مسدود نکرده بودند که اگر کرده بودند هم حق‌شان بود.

نگرفته است، دست به اعتصاب زدند و وارد خیابان شدند و به مدت یک‌ماه خیابان‌های شهر اراک را به لرزه افکندند، تا همین امروز و به رغم اعمال قهر و سرکوب و اراغاب و زندان، کارگران هیپکو ده‌ها بار به اعتصاب و اعتراض خیابانی دست زده‌اند. درست در شهریور سال ۹۶ و در چنین روزهایی بود که اعتراضات خیابانی و متحدانه هیپکو و آذربایجان یورش وحشیانه اوباشان و مزدوران سرکوبگر رژیم قرار گرفت و تعداد زیادی از کارگران با ضربات مشت و لگد و باتوم و شلیک گاز اشک‌آور مجروح و مصدوم شدند و به دنبال آن ۲۰ کارگر هیپکو احضار، ۱۵ کارگر محاکمه و هر یک به ۶ ماه تا یک سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شدند. هیپکو اما خاموش نشد. اعتصابات و اعتراضات خیابانی، دوباره در بهمن ۹۶ شعله‌ور شد و در اردیبهشت ۹۷ ادامه یافت. بار دیگر ۱۰ فعال اعتصاب بازداشت و مورد بازجویی قرار گرفتند و پس از اراغاب و تهدیدات گوناگون با قید وثیقه آزاد شدند. به رغم وعده‌ها و قول و قرارهای کارفرما و دولت حامی آن پس از هر اعتصاب و اعتراض خیابانی پیرامون رسیدگی به خواست‌های کارگران، اما این وعده‌ها و قول و قرارها، مکرر پوچ و توخالی از کار درآمدند. اعتصاب و اعتراض خیابانی هیپکو برای چندمین بار در اردیبهشت ۹۸ آغاز شد که در شهریور ماه نیز ادامه یافته است و باز هم عجلاننا جز وعده توخالی چیزی نصیب کارگران نشده است.

واقعیت این است که شرکت هیپکو در آستانه تعطیلی کامل قرار گرفته است. مشکلات هیپکو از زمانی که پورحسینی رئیس سازمان خصوصی سازی بود - وی به علت فاش شدن برخی از دزدی‌ها و تخلفات‌اش، از این سمت برکنار شده و ظاهراً در بازداشت و ممنوع‌الخروج است - و به قیمت بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی آن به بخش خصوصی و فردی بنام علی اصغر عطاریان واگذار شد، تشدید گردید. نارسائی‌های هیپکو و مشکلات کارگران روز به روز افزایش یافت. از ۵ هزار کارگری که سال ۸۷ در هیپکو مشغول به کار بودند، تنها حدود هزار کارگر باقی مانده و بیش از ۴ هزار کارگر هیپکو اخراج شده‌اند. در اثر مبارزات شجاعانه و اعتراضات خیابانی و پرشور کارگران هیپکو، سرانجام دولت مجبور شد عطاریان را برکنار کند و خرداد ۹۶ هیپکو را تنها به قیمت ۱۰ میلیارد تومان به شخص دیگری به نام احمدپور واگذار نمود. اما نه فقط هیچ‌گونه بهبودی در اوضاع شرکت، بویژه در وضعیت کارگران بوجود نیامد، بلکه اوضاع بیش از پیش به وخامت گرایید. ظرفیت تولید سالانه هیپکو، تولید بیش از ۲ هزار دستگاه ماشین‌آلات راهسازی است، اما سال ۹۶ تنها ۱۲ دستگاه و سال ۹۷ فقط ۴۸ دستگاه یعنی بطور متوسط سالانه فقط ۳۰ دستگاه ماشین‌آلات راهسازی تولید داشته است. صرف‌نظر از این‌که واحدهای واگذار شده به بخش خصوصی تقریباً همگی روال و سرنوشت مشابهی را از سرگذرانده‌اند، اما موضوع کمبود مواد اولیه و عواقب تحریم‌ها نیز نقش مهمی در کاهش تولیدات و یا توقف واحدهای تولیدی و صنعتی داشته است. هیپکو کماکان در معرض تعطیلی و هزار کارگر آن در

آرامش اراک در گرو برآورده ساختن مطالبات و آرامش کارگران است

معروض اخراج و بیکاری هستند. سهامدار جدید کارخانه نیز هیچگونه بهبودی در اوضاع هیکو ایجاد نکرد و هیچیک از خواست‌های کارگران را برآورده نداشت.

در همین رابطه در نشست کارگروه "ستاد تسهیل و رفع موانع تولید کشور" در تهران که اوایل مرداد سال ۹۷ برگزار شد، با استعفای سهامدار جدید شرکت نیز موافقت شد که این واحد تولیدی تا تعیین سهامدار جدید، با ارائه وکالت به سازمان خصوصی‌سازی واگذار شود. در عین حال در همین اجلاس مقرر شد تا زمان تعیین وضعیت مشتری و سهامدار جدید، سازمان خصوصی‌سازی رأساً مدیریت هیکو را برعهده داشته باشد. با تعیین مدیرعامل و تیم مدیریتی از سوی سازمان خصوصی‌سازی، باز هم هیچ گرهی از مشکلات عدیده هیکو و کارگران آن گشوده نشد. داوود خانی، معاون سازمان خصوصی‌سازی پس از اعتراضات خیابانی اخیر کارگران هیکو گفت "ما درصددیم که متقاضی جدید جایگزین سهامدار عمده کنونی شود... و مدیریت جدید سکان هدایت شرکت هیکو را برعهده گیرد... که با برنامه مناسب و دارای اهلیت مناسب باشد".

این یعنی ادامه سیاست‌های قبلی و تعویض و جابجایی سهامدار کارخانه و تکرار مکرراتی بی‌ثمر به حال کارگران. تمامی شواهد و اقدامات بعدی نیز نشان داده است که دولت با پیشه کردن سیاست روزمرگی و تعویض سهامدار و امثال آن نه فقط در فکر بر طرف کردن مشکلات هیکو و بطریق اولی کارگران نیست، بلکه حتی در این اندازه که روال عادی کار و تولید را به این واحد صنعتی بزرگ بازگرداند نیز ناتوان است. سخنان برخی مقامات حکومتی در این باره نیز روشن می‌کند که هیکو مانند فولاد و هفت‌تپه و کنتورسازی و آذراب و صدها واحد خصوصی‌سازی شده دیگر، به حال خود رها شده است. سخنان علی آقازاده استاندار استان مرکزی در تاریخ ۲۷ شهریور ۹۸ در همین رابطه به قدر کافی گویاست. وی در عین آنکه خطاب به کارگران هیکو می‌گوید باید خواست‌های خود را از مجاری قانونی دنبال کنند و بدین ترتیب در واقع دشمنی خود با کارگران هیکو را نشان می‌دهد، اما درباره نحوه برخورد دولت با مشکلات هیکو و چشم‌انداز آن نیز چنین می‌گوید "همه مسئولین ذیربط از جمله وزارت اقتصاد، صنعت، راه و شهرسازی شعار می‌دهیم" و سپس چنین اضافه می‌کند "هیچ افقی برای این‌که مشکل هیکو به صورت ریشه‌ای حل شود نمی‌بینم".

مقامات رسمی و تراز اول رژیم از قماش استاندار استان مرکزی البته به خوبی می‌دانند که دولت با اجرای سیاست خصوصی‌سازی و حیف و میل و غارت اموال عمومی، تولید در صدها و هزارها کارخانه و موسسه تولیدی را از نفس انداخته است. شمار زیادی از این واحدها بکلی متوقف و تعطیل شده و ده‌ها هزار کارگر مشغول به کار در آن به خیابان پرتاب شده‌اند و شمار دیگری نیز در یک قدمی تعطیلی قرار گرفته‌اند.

دو شرکت صنعتی و مهم و بسیار بزرگ هیکو و آذراب که حتا برخی از نمایندگان مجلس نیز از آن‌ها به عنوان گل سرسبد صنایع کشور نام برده‌اند، هم اکنون در معرض تعطیلی‌اند. این واقعیتی است که هیکو، آذراب، هفت‌تپه و فولاد اهواز تنها در پرتو اعتصابات و مبارزات یکپارچه و پرشور کارگران این واحدها توانسته‌اند در مقابل این روند ایستادگی کنند و گرچه هزاران کارگر این شرکت‌ها نیز به تدریج اخراج و از کار بیکار شده‌اند، اما از انحلال و دچار شدن این واحدها به سرنوشت واحدهای تعطیل شده جلوگیری به عمل آورده‌اند.

دولت جمهوری اسلامی که با بحران و ورشکستگی شدید مالی روبروست، نه می‌خواهد و نه می‌تواند در این سیاست تجدینظر کند و یا این‌که این قبیل شرکت‌ها را از خطر تعطیلی کامل برهاند. برعکس برای تامین نیازهای مالی خود و غارت و چپاول هر چه بیشتر سعی می‌کند تمام آن‌چه را که از اموال عمومی هنوز در دست دولت باقی مانده است، به بخش خصوصی واگذار نماید. این سیاست خواهی نخواهی پدیده‌هایی چون هیکو، آذراب، هفت‌تپه، فولاد، کنتورسازی قزوین و امثال آن را در پی داشته و آن را بازتولید خواهد کرد.

تعویق چند ماه حقوق، عدم پرداخت برخی از مطالبات سال‌های گذشته، تشدید فشارهای اقتصادی و معیشتی بر کارگران، وضعیت نابسامان بیمه‌های کارگری، بلاتکلیفی وضعیت کارخانه، خطر تعطیلی کارخانه، اضطراب دائمی و نبود ضمانت شغلی، واقعیت‌های تلخی‌ست که امروز کارگران هیکو با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و برای تغییر آن به اعتصاب و اعتراض خیابانی دست می‌زنند. با سرکوب و سرنیزه و بازداشت و زندان نمی‌توان جلو این روند را مسدود کرد. کارگران هیکو قرار نیست با تشدید سرکوب و بگیر و ببند دست از مبارزه بردارند. سرکوب کارگران در سال‌های گذشته نیز این حقیقت را نشان داده است. آنان به حکم موقعیت خویش به مبارزه برای تامین خواست‌ها و نیازهای خود ادامه خواهند داد. سازمان خصوصی‌سازی، مدیریت و سهامدار فعلی یا بعدی هیکو باید این را بدانند مستقل از این‌که سرنوشت تملک هیکو چگونه رقم بخورد، مادام که تمام خواست‌های کارگران هیکو برآورده نشده باشد، اعتصاب، راهپیمایی و مبارزه در هیکو نیز ادامه خواهد داشت. استاندار استان مرکزی، مدیرکل کار استان مرکزی، فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی و سایر سران حکومتی در اراک نیز باید این را بدانند مادام که خواست‌های کارگران برآورده نشده باشد، آرامشی نخواهند داشت. آرامش اراک مستلزم برآورده ساختن مطالبات و آرامش کارگران است.

کارگران مبارز هیکو، بعد از یورش وحشیانه گارد ویژه در ۲۵ شهریور، به مبارزه خود در داخل شرکت ادامه داده‌اند. روز ۲۸ شهریور، گروهی از کارگران هیکو با تجمع در مقابل زندان اراک، خواستار آزادی رفقای همکار خود شدند. آخرین خبرها حاکی از آن است که از ۲۹ کارگر بازداشت شده، به جز ۸ نفر بقیه با وثیقه‌های ۲۵۰ میلیون تومانی و سند و فیش حقوقی آزاد شده‌اند.

یورش به صفوف کارگران هیکو و بازداشت آن‌ها اما اعتراض وسیع و گسترده‌ای را در میان

کارگران و تشکل‌های مستقل در پی داشت. کارگران آذراب به فوریت و قبل از همه، به حمایت از هیکو برخاستند. روز سه شنبه ۲۶ شهریور جمعی از کارگران آذراب به نمایندگی از کارگران این شرکت به منظور ابراز همدردی و همبستگی با کارگران هیکو، به میان کارگران هیکو رفتند و با نصب بنر و شعارهایی در حمایت از کارگران هیکو، همبستگی طبقاتی با رفقای هیکوایی خود را اعلام کردند. بدنبال ابتکار عمل کارگران آگاه و پیشرو آذراب، چند تن از آن‌ها مورد احضار و تهدید قرار گرفته‌اند. کارگران واگن‌سازی پارس اراک نیز روز چهارشنبه ۲۷ شهریور در اعتراض به ضرب و شتم و بازداشت کارگران هیکو و در حمایت از آن‌ها، از محل کارخانه هیکو تا بلوار واگن‌سازی پارس دست به راهپیمایی زدند و همبستگی خود را با هیکو اعلام کردند. کارگران واگن‌سازی پارس با حمل پلاکاردی که بر آن نوشته شده بود "ما کارگران شرکت واگن پارس از شما کارگران هیکو حمایت می‌کنیم" از رفقای خود در هیکو پشتیبانی کردند. دامنه حمایت از هیکو و همبستگی با کارگران بسیار وسیع و گسترده بود. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، جمعی از کارگران هفت‌تپه، گروه اتحاد بازنشستگان، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحادیه آزاد، سندیکای کارگران فلزکار مکانیک، شورای بازنشستگان ایران، اتحاد بازنشستگان ایران، اتحاد کارگر و معلم شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران و برخی تشکل‌های دیگر با صدور اطلاعیه‌ها و بیانیه‌هایی ضمن اعتراض نسبت به حمله ی وحشیانه به کارگران هیکو و بازداشت آن‌ها، خواستار آزادی فوری کارگران زندانی شدند. اعلام حمایت و همبستگی با کارگران هیکو، بویژه ابتکار عمل کارگران آذراب و واگن پارس در ابراز حمایت و همبستگی و همدردی با کارگران هیکو نقطه قوت و امیدبخشی‌ست که در ادامه خود باید بتواند به مبارزه مشترک و متحد و اعتراض خیابانی هم‌زمان و مشترک این واحدها نیز ارتقاء یابد.

دولت جمهوری اسلامی که با چندین بحران داخلی و خارجی دست به گریبان است، در وحشت از تکرار آبان ۹۷، سرکوب را بطور کلی و سرکوب کارگران را بویژه تشدید کرده است. اما تشدید سرکوب و بازداشت و زندان نتوانسته است و نمی‌تواند راه مبارزه کارگران را ببندد. افزون بر این‌که در مقابل کارگران، هیچ راه دیگری جز اعتراض و مبارزه و تشدید آن وجود ندارد. هیکو و آذراب با هم متحدند. واگن پارس به صف این دو پیوست. وقت آن است که کارخانه آلومینیم‌سازی و سایر واحدهای صنعتی در این استان، مبارزه مشترک و واحدی را سازمان دهند و متحداً وارد خیابان‌ها شوند. رژیم ارتجاعی حاکم از گسترش اعتصابات و اعتراضات خیابانی کارگری به شدت به هراس افتاده است. این رژیم را باید با تشدید و گسترش مبارزه، پیش از آن‌که از ترس و وحشت پرولتاریای رزمنده قالب تهی کند، به زیر کشید و از سر راه انکشاف بیشتر مبارزه طبقاتی کنار زد.

حق تحصیل رایگان یکی از بدیهی‌ترین حقوق کودکان است

بوروکراسی می‌کند که وظیفه‌ای جز حفظ نظام کنونی ندارند و با پول‌ها و بودجه را در چاه ویل دستگاه‌های مفت‌خور مذهبی می‌ریزد که تنها وظیفه‌شان تحمیل توده‌ها برای حفظ حاکمیت دینی موجود است، طبیعی‌ست که جامعه با چنین فاجعه‌ای در امور آموزش و پرورش روبرو باشد و البته که تنها آموزش و پرورش نیست که به ویرانه تبدیل شده است.

بهداشت و درمان، زیرساخت‌های اقتصادی، محیط زیست و خلاصه هر جا که بنگریم جز ویرانی چیزی به چشم نمی‌آید. جامعه‌ای که در طول حاکمیت جمهوری اسلامی به شدت دو قطبی شده است. در یک سو ثروتمندان که بخش بسیار کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دهند و از تمامی امکانات برخوردارند و در سوی دیگر اکثریت بسیار بزرگ جامعه که در فقر بسر می‌برند. در یک سو کاخ‌ها و ماشین‌های چند میلیاردی و در سوی دیگر پدران و مادرانی که حتی قادر نیستند هزینه‌های تحصیل مدرسه کودکان‌شان را در به اصطلاح مدارس دولتی بپردازند. این تصویر واقعی ایران امروزی در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری است.

تنها نگاهی به سرانه دانش‌آموزی در ایران و مقایسه آن با متوسط جهانی به‌خوبی این وضعیت را آشکار می‌سازد. براساس بودجه سال ۹۸ که از نظر مقامات دولتی بیشترین افزایش را نسبت به بودجه سال‌های قبل‌تر داشته است، سرانه دانش‌آموزی (بودجه وزارت آموزش و پرورش تقسیم بر تعداد دانش‌آموزان و تبدیل آن به نرخ متوسط دلار در ماه‌های اخیر) در ایران چیزی حدود ۳۰۰ دلار می‌شود. این در حالی‌ست که متوسط سرانه دانش‌آموزی در کشورهای دنیا براساس آمار سازمان "همکاری‌های اقتصادی و توسعه" (OECD) ۹۳۱۳ دلار است!!! به عبارت دیگر میانگین سرانه دانش‌آموزی در جهان ۳۰ برابر سرانه دانش‌آموزی در ایران است!!!

سرانه دانش‌آموزی در ایران نه تنها با کشورهای عربی منطقه که مانند ایران از ثروتهای نفتی برخوردارند قابل مقایسه نیست، بلکه حتی با ترکیه نیز قابل مقایسه نمی‌باشد که فاقد درآمد‌های ناشی از ثروت‌های نفتی و گاز طبیعی است. سرانه دانش‌آموزی در ترکیه اگرچه از متوسط جهانی پایین‌تر است اما با این وجود فرسنگ‌ها با ایران تفاوت دارد. سرانه دانش‌آموزی در ترکیه حدود ۳۵۸۹ دلار یعنی حدودا ۱۲ برابر ایران است!!! معلمان همدانی در جمعی که در ۲۲ آذرماه سال گذشته برگزار کرده بودند در قطعنامه پایانی تجمع خود در پاسخ به دروغ‌پردازی‌های صداوسیما جمهوری اسلامی و بودجه ناچیز آموزش و پرورش نوشته بودند: "ایا صدا و سیما می‌داند که سرانه دانش‌آموزی ایران از کشور افغانستان هم کمتر است؟!!!" (یعنی کشوری که در جنگ داخلی غرق است و درآمدهای نفتی ایران را هم

ندارد). در حالی که بودجه سال ۹۸ آموزش و پرورش چیزی حدود ۳ میلیارد و ۵۲۵ میلیون یورو است، بودجه آلمان با ۱۳ میلیون دانش‌آموز (یک میلیون کمتر از ایران) ۱۲۹ میلیارد یورو یعنی بیش از ۳۶ برابر ایران است!!! حال این را هم در نظر بگیریم که در اصلاحیه اخیر بودجه ۹۸، از بودجه همه وزارتخانه‌ها کاسته شده و بدین ترتیب احتمالا وزارت آموزش و پرورش حتی پول کافی برای پرداخت کامل حقوق‌ها و با سنوات و اضافه‌کاری‌های معلمان را هم ندارد تا چه رسد به سایر هزینه‌ها!!!

تمام این مثال‌ها و نمونه‌ها بیان روشن این مساله است که چرا نظام آموزشی ایران به چنین وضعیت اسفباری دچار شده در حالی که در بسیاری از همین کشورهای جهان که همان نظام سرمایه‌داری، طبقاتی و نابرابر بر آن‌ها حاکم است و حتی ثروت و منابع ایران را هم ندارند وضعیت ده‌ها بار بهتر از ایران است.

نتیجه این بودجه ناچیز را در تمامی عرصه‌های مربوط به آموزش و پرورش می‌توان دید که یکی از نمونه‌های مهم آن تفاوت مدارس کودکان ثروتمندان و کودکان کارگران و زحمتکشان جامعه است. تفاوت‌هایی از زمین تا آسمان. ما بیشتر نتیجه این تفاوت و شکاف طبقاتی را در رشد تحصیلی کودکان در نشریه کار شماره ۸۳۷ با عنوان "نظام آموزشی و شکاف طبقاتی" بررسی کردیم.

در جامعه طبقاتی ایران، یکی از نتایج بودجه ناچیز مدارس که باعث کاهش کیفیت مدارس دولتی شده، رشد خصوصی‌سازی است که بویژه در دوره ریاست‌جمهوری حسن روحانی با سرعتی شگفت‌آور افزایش پیدا کرده است. براساس آمارهای رسمی ۱۱ درصد دانش‌آموزان در مدارس خصوصی مشغول تحصیل هستند، اما به‌طور واقعی و با در نظر گرفتن انواع مدرسی که با نام‌های گوناگون مشغول فعالیت هستند مانند مدارس نمونه دولتی، مدارس سمپاد و غیره که برای ثبت‌نام در آن مدارس، والدین باید پول هنگفتی بدهند و گاه حتی بیشتر از مدارس "غیرانتفاعی"، به‌طور واقعی تعداد دانش‌آموزانی که برای تحصیل باید پول‌های هنگفتی بدهند بیشتر از ۱۱ درصد مدارس "غیرانتفاعی" است. مدرسی که عملا فرزندان کارگران از آن‌ها محروم هستند. براساس تحقیقی که در شهر تهران از ۹۰ مدرسه غیردولتی توسط وزارت آموزش و پرورش صورت گرفته است، والدین دانش‌آموزان این مدارس دارای مشاغل آزاد، کارمندان و مدیران دولتی و اساتید دانشگاه بوده‌اند. همچنین براساس آمار استخراج شده از سالنامه آموزش و پرورش شهر تهران، از مجموع ۴۳۰۰ مدرسه مناطق ۱۹ گانه آموزش و پرورش تهران، ۱۷۴۵ مدرسه غیردولتی و ۲۵۵۵ مدرسه دولتی هستند. به عبارت دیگر نزدیک به ۴۱ درصد مدارس تهران غیردولتی و ۵۹ درصد دولتی هستند. اما جالب این است که به رغم این‌که ۴۱ درصد فضاهای آموزشی شهر

تهران غیردولتی هستند براساس آمار سال تحصیلی ۹۷ - ۹۶، از مجموع یک میلیون و ۱۰۰ هزار دانش‌آموز تهرانی کمی بیش از ۲۰۰ هزار نفر در مدارس غیر دولتی تحصیل می‌کردند. به عبارت دیگر ۱۸ درصد دانش‌آموزان مدارس خصوصی ۴۱ درصد فضاهای آموزشی تهران را به خود اختصاص داده و ۸۲ درصد بقیه از ۵۹ درصد فضاهای آموزشی استفاده می‌کنند!!!

اما کار به اینجا ختم نمی‌شود. در سال‌های اخیر مدیران مدارس دولتی والدین را هنگام ثبت‌نام مجبور به پرداخت مبالغی می‌کنند که این رقم‌ها سال به سال بیشتر می‌شود. از یک طرف ادارات و مدیران وزارت آموزش و پرورش این موضوع را تکذیب می‌کنند ولی از طرف دیگر واقعیت این است که مدیران مدارس در واقع مجبور به این کار از سوی اداره هستند و حتی بخشنامه‌ای از سوی سازمان انجمن اولیاء و مربیان در تایید این مساله وجود دارد. دلیل آن هم روشن است!! هیچ بودجه‌ای به مدارس برای هزینه‌های جاری آن‌ها از سوی ادارات آموزش و پرورش پرداخت نمی‌شود. به‌طور واقعی بودجه‌ای هم نیست که به هزینه‌های جاری مدارس اختصاص داده شود. به این مفهوم که حتی پول کاغذهای امتحانی را هم باید والدین دانش‌آموزان بدهند. پول برق، آب، گاز، سرویس بهداشتی، تعمیرات و خلاصه هر چه که نیاز مدرسه است، از جیب والدین باید تامین شود. در روزهای اخیر نمونه‌های زیادی از گرفتن اجباری پول از والدین هنگام ثبت‌نام کودکان‌شان در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است، یا حتی مجبور کردن والدین برای تهیه روپوش و حتی کتاب‌های کمک درسی و غیره از مراکز مشخص توسط مدیران مدارس. در واقع هم یکی از محسنات شبکه‌های اجتماعی این است که صد سانسور رسانه‌های جمهوری اسلامی را تا حدود موثری شکسته و مردم توانسته‌اند بخشی از واقعیت‌های جامعه را با استفاده از این شبکه‌ها منعکس کنند. در یکی از این فیلم‌ها پدر دو کودک در مدرسه دولتی شهدای احمدآباد واقع در منطقه یک آموزش و پرورش شیراز (شهرک احمدآباد) از تقاضای ۸۰۰ هزار تومان پول بابت ثبت‌نام کودکشان صحبت می‌کنند. پدر یکی از این دو دانش‌آموز می‌گوید "من دو کودک دارم که برای ثبت نام هر دو باید یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان بپردازم. چگونه باید این پول را تهیه کنم. این یعنی این‌که بچه‌های ما ترک تحصیل کنند. خُب جلوی مدرسه‌ها بنر بزنید و بنویسند اون‌هایی که پول ندارند بچه‌هاشون رو نیارند مدرسه".

یکی دیگر از نتایج بودجه کم، مشکلات معیشتی معلمان است که سال به سال بیشتر می‌شود. واقعیت این است که حقوق معلمان اگرچه به طور متوسط از دستمزد کارگران بیشتر است، اما با حداقل‌های مورد نیاز یک خانوار فاصله‌های بسیار دارد و در یک کلام حقوق معلمان بسیار کمتر از خط فقر است که امروز به بیش از ۷ میلیون تومان رسیده است. براساس محاسبات کمیته دستمزد "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" که یک تشکل به معنای کامل کلمه حکومتی است هزینه یک خانوار در ماه مرداد

حق تحصیل رایگان یکی از بدیهی‌ترین حقوق کودکان است

بن بست و ماجراجویی در سیاست خارجی

امسال به ۷ میلیون و ۵۸۰ هزار تومان رسیده است!!!

اما در میان معلمان، گروهی از آن‌ها در وضعیت بسیار اسفباری به سر می‌برند و آن معلمان "حق‌التدریس" و "خرید خدمتی" هستند که بارها در برابر مراکز دولتی در اعتراض به شرایط کاری و استخدامی و حقوق‌های معوقه خود دست به تجمع زده‌اند. به‌گفته‌ی اللهیار ترکمن معاون وزارت آموزش و پرورش، وزارتخانه بابت مطالبات حق‌التدریس ۶۵۰ میلیارد تومان (که شامل اضافه‌کاری معلمان استخدامی هم می‌شود) و بابت حقوق معلمان خرید خدمات ۲۵۰ میلیارد تومان و در مجموع ۹۰۰ میلیارد تومان بدهکار است. وضعیت معیشتی معلمان به‌گونه‌ای است که به‌رغم اعتراضات گسترده معلمان به طرح معلم تمام وقت، گروهی از معلمان متأسفانه عضو این طرح شده‌اند، به این امید که بتوانند حقوق بیشتری دریافت کنند تا فاصله عمیق حقوق با هزینه‌های‌شان را کمی جبران کنند!!! طرحی که کاملاً به ضرر معلمان و دانش‌آموزان است و کیفیت آموزشی را از این هم که هست بدتر می‌کند.

در همین‌جا خوب است به مساله کمبود معلم نیز بپردازیم. کمبود بودجه یکی دیگر از نتایج‌اش عدم استخدام معلمان جدید است که منجر به کمبود شدید معلم شده است که کمترین نتیجه آن افزایش تعداد دانش‌آموزان در هر کلاس است که هم اکنون نیز بسیار بیشتر از استانداردهای جهانی است. به گفته مدیر کل آموزش و پرورش تهران در سال تحصیلی جدید در برابر ۷ هزار خروجی نیروی انسانی از آموزش و پرورش تهران تنها ۴۹۰ نفر وارد شده‌اند. در خوزستان نیز سرپرست اداره کل آموزش و پرورش این استان از کمبود ۹ هزار معلم در خوزستان خبر داده است. گفته می‌شود در سال‌جاری حدود ۱۰۰ هزار معلم بازنشسته خواهند شد که وزارت آموزش و پرورش برنامه‌ای برای جایگزینی آن‌ها ندارد. عدم استخدام معلمان در آموزش و پرورش به دلیل عدم اختصاص بودجه در حالی‌ست که بسیاری از جوانان تحصیل‌کرده (بویژه زنان) از چرخه کار بازمانده و بیکار هستند!!!

یکی دیگر از نتایج مهم بودجه ناچیز آموزش و پرورش بازماندن بسیاری از کودکان از یکی از حقوق مسلم خود یعنی حق تحصیل است. جمهوری اسلامی با پولی کردن مدارس و هزینه‌های تحصیلی کمر شکن عملاً سد محکمی در راه تحصیل فرزندان کارگران، ستمدیدگان و فقرای جامعه بویژه بیکاران ایجاد کرده است. اگرچه مقامات جمهوری اسلامی از شناسایی ۱۴۲ هزار کودک بازمانده از تحصیل خبر می‌دهند، اما به‌طور واقعی بسیار بیشتر از ۲ میلیون کودک در ایران از تحصیل بازمانده‌اند که هر سال نیز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. نه فقط هزینه ثبت‌نام بلکه دیگر هزینه‌های تحصیلی از جمله هزینه دفتر و مداد و غیره یک سد بزرگ

در برابر کودکان کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه برای تحصیل است. برای نمونه بهای کوله پشتی نسبت به سال گذشته بیش از دو برابر شده است. این در حالی‌ست که بسیاری از خانواده‌ها اساساً خرید کوله‌پشتی را از لیست خریدهای مدرسه حذف کرده‌اند. همچنین خیرگزاری دولتی مهر از دو تا سه برابر شدن بهای دفتر مشق نسبت به سال قبل خبر داده است. در حالی که خانواده‌های کارگری و دیگر زحمتکشان جامعه در تامین هزینه‌های حداقلی وسایل تحصیلی برای کودکان خود بازمانده‌اند، در برخی از مغازه‌های تهران و برخی از شهرهای بزرگ کشور، لوازم گران قیمت تحصیلی با قیمت‌های سرسام‌آور به فروش می‌رسد که خریداران آن همان اقلیت بسیار کوچک ثروتمندان هستند. براساس گزارشات منتشره کوله‌پشتی آمریکایی مدرسه ۲ میلیون تومان، مداد رنگی ۱۲۰ تایی فابریکاستل ۲ میلیون و ۸۵۰ هزار تومان و دفتر مشق‌های ۵۰۰ هزار تومانی در بازار وجود دارند. همچنین مداد نوکی با روکش طلا به قیمت یک میلیون تومان و خودنویس‌هایی که در بدنه آن‌ها طلا یا پوک‌های قشنگ جنگ جهانی دوم کار شده با قیمتی برابر یک مترمربع خانه در ولنجک تهران (۳۵ میلیون تومان) به فروش می‌رسند. این است نتیجه فاصله طبقاتی کنونی و حاصل نظام طبقاتی در دولت دینی جمهوری اسلامی در آموزش و پرورش کشور. جایی که باید تمام کودکان با هم برابر باشند و از امکانات و شانس‌های برابر تحصیلی برخوردار باشند!!!

آن‌گاه ما می‌بینیم که به دلیل بودجه کم، مدارس دولتی از نظر ایمنی با بحران روبرو هستند، از نظر فضای آموزشی نیز با کمبود شدید، مدارس کپری همچنان برقرار است و در فصل سرما مدارس فاقد وسایل گرمایشی ایمن و در فصل گرما فاقد وسایل خنک‌کننده هستند. قطع تغذیه رایگان آن‌هم در کشوری که بسیاری از کودکان به دلیل عدم تغذیه مناسب، توان یادگیری درسی‌شان کاهش می‌یابد یکی دیگر از نتایج همین کمبود بودجه است. یادمان نرفته است که در دوره خمینی جلاذ تغذیه رایگان را که به دانش‌آموزان کلاس‌های ابتدایی و راهنمایی داده می‌شد طاغوتی خوانده و حذف کرده بودند!!! تغذیه رایگانی که از جمله شامل یک پاکت شیر می‌شد که یک نوشیدنی ضروری برای کودکان است. بودجه کم در تجهیزات آموزشی و تأثیرات منفی آن، در سرویس‌های بهداشتی، آب آشامیدنی مدارس و خلاصه در هر چیزی که به تحصیل و آموزش کودکان مربوط می‌شود دیده می‌شود.

اما اینها تازه بخشی از فاجعه مصیبت‌بار کنونی در آموزش و پرورش است، نظام آموزشی که با اعتقادات قرون وسطایی مذهبی درآمخته، نظام آموزشی عقب‌مانده که رابطه‌ای با کار ندارد و به شکل وحشتناکی از دستاوردهای نظام آموزشی امروزی جهان عقب مانده، تبعیضات زبانی که از موانع رشد تحصیلی کودکانی‌ست که زبان مادری‌شان فارسی نیست، تبعیضات مذهبی که

خواهد شد. اما این‌یک جنبه قضیه است. درست است که در شرایط کنونی چشم‌انداز درگیری نظامی با آمریکا بسیار ضعیف است، اما در شرایطی که به نحو روزافزونی تضادها و اختلافات تشدید می‌شوند، این احتمال همواره وجود دارد که به‌رغم تلاش دو طرف اصلی نزاع برای اجتناب از درگیری مستقیم نظامی با یکدیگر، کار به یک درگیری نظامی بکشد، در یک چنین شرایطی مردم ایران با چنان فاجعه بزرگی روبرو خواهند شد که فجاج دشتناک جنگ هشت‌ساله در مقایسه با آن کوچک به نظر می‌رسند. کارگران و زحمتکشان ایران نباید اجازه دهند که دو دولت مرتجع بر سر اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه خود سرنوشت آن‌ها را تعیین کنند و فاجعه به بار آورند. باید از هم‌اکنون جلو وقوع فاجعه را گرفت راهی که در برابر کارگران و زحمتکشان قرار دارد این است که منفعل و بی‌خیال منتظر نمانند تا فاجعه‌ای بزرگتر از فجاج موجود، رخ دهد. کارگران و زحمتکشان ایران از این قدرت و توان برخوردارند که بر هر دشمنی غلبه کنند. باید اراده کنند به پا خیزند و باروی آوری به مبارزه‌ی سرتاسری و برپایی اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه، جمهوری اسلامی را براندازند، قدرت سیاسی را خود به دستگیرند و به تمام فجایعی که جمهوری اسلامی آفریده است، پایان بخشند.

مانع تحصیل گروهی از دانش‌آموزان شده است همه از دیگر معضلات آموزش و پرورش در ایران هستند.

آموزش برای کودکان تا سن ۱۸ سال باید کاملاً رایگان و اجباری باشد، کلیه دانش‌آموزان باید دسترسی رایگان به کتاب، لوازم تحریر و دیگر لوازم آموزشی مورد نیاز داشته باشند. نباید مدارس که دانش‌آموزان را از یکدیگر جدا می‌سازد وجود داشته باشد. تمام کودکان باید شرایط برابر برای تحصیل برخوردار باشند. تمام آموزش‌های مذهبی در مدارس ممنوع باید گردد. باید بودجه کافی به آموزش و پرورش اختصاص داده شود تا مدارس از وضعیت کنونی آن بیرون بیایند. باید همه شرایط برای پرورش جسمی و روحی کودکان در مدارس مهیا باشد. این‌ها همه جزئی از بدیهی‌ترین حقوق کودکان ایران است که جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران از اکثریت بسیار بزرگ کودکان ایران گرفته است.

زنده باد سوسیالیسم

متن سخنرانی رفیق احمد موسوی (شنبه ۳۰ شهریور ۹۸) در ونکوور کانادا در گرامی داشت یاد و خاطره هزاران زندانی سیاسی جانباخته در دهه شصت

دادخواهی از منظر سهم "ما" و سهم "آنان" از زندگی

با درود به همه شما رفقا، یاران و عزیزانی که در گرامیداشت یاد و خاطره هزاران زندانی سیاسی جان فشانده دهه شصت در اینجا گرد آمده ایم. درود من بر هزاران زن و مرد سرو قامتی که به خاطر مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم به وحشیانه ترین شکل ممکن توسط رژیم ارتجاعی، جنایتکار و قرون وسطایی جمهوری اسلامی به چوبه های دار و جوخه های اعدام سپرده شدند. و درود بی کران من به مادران خاوران، مادران پارک لاله و همه آنانی که طی سالیان متمادی با بر افراشتن پرچم جان به دادخواهی برخاسته اند؛ دادخواهی در زنده نگه داشتن یاد و خاطره عزیزان جانباخته شان؛ دادخواهی از قتل و عام شدن تابستان خونین شصت و هفت، دادخواهی برای به محاکمه کشاندن تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و همه سران و عمال آدمکش و جنایت کارش؛ آدمکشان و غارتگرانی که نه فقط در دهه شصت، که طی چهل سال کشتار و سرکوب و اختناق، جامعه و توده های مردم ایران را به تباهی و ویرانی کشانده اند.

بحث امشب من، "دادخواهی از منظر سهم "ما" و سهم "آنان" از زندگی در ساختن جهانی با عشق برای رسیدن به بهرنگی و بهنوشی جهان" است. اجازه می خواهم تا صحبتیم را با مقدمه کوتاهی از سال های دورتر، از آن سال های ظالمانه و استبدادی حاکمیت رژیم سلطنتی و پادشاهی پیش از قدرت گیری جمهوری اسلامی آغاز کنم.

سال ۱۳۴۵، زمانی که ده سالم بود، پسر خاله ام، هوشنگ، از زندان رژیم سلطنتی شاه آزاد شد. در آن زمان، من نه کمترین ذهنیتی از زندان و زندانی سیاسی داشتم، و نه می دانستم پسر خاله ام، به کدامین اتهامی، سیزده سال از بهترین دوران زندگیش را در زندان های رژیم شاه گذرانده است. شناخت من از او در آن سال ها، فقط در حد تماشای روزانه تصویر نشسته در قاب عکسی بود که بر دیوار خانه مان نشسته شد. تصویر مرد جوان و شادابی که در میان لباس افسری جای گرفته بود و همواره زینت بخش خانه گالیبوش روستائی مان بود.

بعدها که بزرگتر شدم، هر وقت خاله ام از تهران پیش مادرم می آمد، در صحبت هایی که میان او و مادرم رد و بدل می شد، گاه و بیگاه با یکی از آرزوهای قلبی اش آشنا می شدم. بزرگترین آرزوی او، سقوط رژیم سلطنتی پهلوی، مرگ شاه و خاندان سلطنتی بود. این آرزوی خاله ام، همیشه با تنفر و نفرین نسبت به خاندان سلطنتی همراه بود. نفرین به همه آنهایی که سیزده سال پسرش را از او گرفته بودند، و در این مدت، خود او نیز آواره رفت و آمد به زندان های قصر، بُرآزجان و تبعیدگاه جهنمی جزیره خارک شده بود. جزیره متروکی که در آن دوران به مکانی برای تبعید زندانیان سیاسی تبدیل شده بود. و پسرخاله ام هوشنگ نیز، دو سال از دوران محکومیت خود را در این تبعیدگاه سپری کرد. آرزوی خاله ام که عموما با احساس تنفر و انتقام فردی آمیخته بود، شاید بتوان از آن به عنوان نخستین مفهوم واژه دادخواهی یاد کرد که من در آن عالم کودکی با آن آشنا می شدم. بنون اینکه کمترین ذهنیتی از مفهوم عدالت و دادخواهی داشته باشم.

خاله ام پس از قیام شکوهند ۲۲ بهمن ۵۷، سقوط رژیم سلطنتی پهلوی را دید. من هم شادی مادرانه اش را در نخستین روزهای سقوط خاندان پهلوی شاهد بودم. خاله ام در سال ۵۹ درگذشت. مرگ خاله که در واقع یار، مونس و همدردم مادرم بود، اگر چه دردناک و سنگین بود، اما این خوش شناسی را برای خود او داشت تا دیگر باره شاهد دستگیری و زندانی شدن پسرش در نظام جمهوری اسلامی و سپس شاهد اعدام او در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ نباشد.

در این سال ها من دیگر آن کودک ده ساله ۱۳۴۵ نبودم که از زندان و زندانی سیاسی هیچ درکی نداشته باشم. این بار، خودم نیز به عنوان یک زندانی سیاسی در زندان و بند بودم. زندان را با تمام ابعادش تجربه می کردم. زخم شلاق و شکنجه بر جسم و جانم نشسته بود. افرادی و تبعید، بخشی از واقعیت دردمند سال های زندانم بود. مهمتر اینکه، مادر پیر و خواهرم نیز، همانند ده ها هزار مادر و خانواده دردمند دیگر، همانند آوارگی خاله ام در آن سال های حکومت پادشاهی، آواره زندان های رژیم استبدادی، اسلامی و ارتجاعی جمهوری اسلامی شده بودند. سال هایی که برای من، مادرم و خواهرم اینگونه شروع شد:

ساعت از نیمه شب نهم تیرماه ۱۳۶۰ گذشته بود. من به اتفاق دو رفیق دیگر در کومه باغ جالبی زمان در زیر نور کم رنگ فالوس مشغول مطالعه مجموعه آثار لنین بودیم. باغ در کنار جاده انزلی به آبکنار واقع بود و خانه گلی و گالی پوش

روستائی مان، به فاصله ۲۰۰ متر دورتر از باغ، در آن سوی جاده قرار داشت. دو روز از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی گذشته بود. ماشین های گشت سپاه انزلی از جاده مجاور باغ که من و دو رفیقم در کومه اش نشسته بودیم، مدام در آمد و شد بودند و ما بی توجه به شرایط موجود، همچنان مباحث لنین را دنبال می کردیم. پس از سکوتی که بر جاده حاکم شده بود، به یکباره صدای کشیدن گلنگن اسلحه و پی آمدن، نهیب "از جایتان تکان نخورید، باغ از هر طرف در محاصره است"، ما را به خود آورد. مجموعه آثار لنین را به میان علفزار پشت کومه پرتاب کردم، غافل از اینکه در زیر نور فالوس، پاسدارهایی که در تاریکی کمین کرده بودند، حرکت مرا می دیدند. سه پاسدار مسلح با عبور از میان بوته های هندوانه خودشان را به کنار کومه رساندند. یکی از آنها پرسید: احمد کیست؟ گفتم: من هستم. دستور داد تا از کومه پایین روم. من پیش اقدام و از آنان خواستم در مسیری که حرکت می کنم، به دنبالم بیایند تا به بوته های هندوانه آسیب نرسانند. هنوز چند قدمی پیش نرفته بودیم که فریاد مادرم به گوش رسید. مادرم در آن نیمه شب از خانه راهی باغ بود و با نگرانی، انده و لهره ای که در صدایش نهفته بود، بی قرارانه مرا به اسم فریاد می کرد. بعدها دانستم، پاسدارها برای دستگیری من ابتدا به خانه ما رفته بودند. پاسداری تحت پوشش اینکه از دوستان من است، مادرم را از خواب بیدار کرده و احوال من را از او گرفته بود. از آنجایی که برای مادرم این گونه ملاقات های شبانه تا حدودی آشنا و طبیعی بود، نشانی باغ را به پاسداری که خود را دوست من معرفی کرده بود، می دهم. با گرفتن آدرس باغ، صدای گام های شتابان پاسداران دیگری که خانه را محاصره کرده بودند، مادرم را متوجه حضور افراد بیشتری در اطراف خانه کرد. ذهنش بیدار شد، که آنان نه دوستان من، بلکه دشمنانی هستند که برای دستگیری و شکار پسرش آمده بودند.

در آن تاریکی شب، من پیشاپیش از میان بوته های هندوانه گام برمی داشتم و سه پاسدار به دنبال من. وقتی به درب خروجی باغ در کنار جاده رسیدیم، مادرم نیز در آنسوی پرچین باغ ایستاده بود. به محض خروج از باغ، دستم را محکم گرفت و خطاب به پاسداران گفت: نمی دارم پسر مرا با خونتان ببرید. فرمانده گروه با گفتن این جمله که کاری با من ندارند و پس از چند سؤال و جواب کوتاه مرا باز می گردانند، تلاش کرد تا مادرم را به رها کردن دستم ترغیب کند. مادرم در حالی که دستام را محکمتر در دستان خود می فشرد با همان سادگی روستائی اش اصرار داشت، اگر اینگونه است می توانید فردا صبح بیایید و او را با خونتان ببرید.

لحظاتی این وضع به طول کشید و در نهایت، فرمانده گروه به زور دستم را از دستان مادرم بیرون کشید و من را در صندلی عقب پیکانی که کمی دورتر در کنار جاده پارک شده بود، نشانده. دقایقی گذشت و به یکباره با باز شدن درب سمت راست پیکان، مشت محکمی بر گونه ام نشست. پاسداری که مشت را به گونه ام نواخته بود، خطاب به من گفت: تو که وضعیت مادرت را می دانستی، چرا به این راه کشیده شدی؟ بعدها دانستم، مادرم به گمان اینکه من را در اندوری که مقابل درب باغ پارک شده بود سوار کرده اند، خود را جلوی ماشین ماشین انداخته و راه حرکت ماشین را بر آنان بسته بود. مشت که حسین عابدینی - کسی که رئیس زندان بود و بعدا بازجوی من هم شد- بر گونه ام زده بود، در واکنش به همین حرکت مادرانه مادرم بود. من دو هفته بعد آزاد و چند ماه بعد دوباره در اسفندماه شصت دستگیر شدم. مرداد سال ۶۱ در ملاقاتی که مادرم به اتفاق خواهرم در آن سوی تور سیمی اتاق ملاقات، مقابل ایستاده بود، وقتی خبر محکومیت ده ساله ام را به آنان گفتم، به یکباره خمیده تر شدن بیشتر انحنای قامتش را دیدم. ده سال بعد وقتی از زندان آزاد شدم، دیگر چیزی از قامتش نمانده بود تا از انحنای آن سخن بگویم. مادرم هنگام راه رفتن، همواره دو دستش را در پشت قامت شکسته اش قلاب می کرد تا دستانش به زمین اصابت نکند.

این مختصر را بدان سبب گفتم تا گفته باشم، در آن سال ها، آنچه بر مادرم رفت، و به همراه مادرم، رنجی که بر شانه های خواهرم نشست، تنها ذره ای، تاکید دارم، تنها ذره ای از آن کوه بلند درد و رنجی بود که در سال های دهه شصت بر جسم و جان مادران و خواهران، و دیگر اعضای خانواده های زندانیان و جان فشانندگان آن سال های سرکوب و ویرانگری آوار شد. مادرم در آن سال ها قامت شکست، اما این فرصت را یافت تا آزادی و زنده بودنم را ببیند. آنهم بعد از گذشت ده سال. ده سال تحمل حبس و شلاق و شکنجه و زندان. اما، با آن مادران گرانقدری که در این سال ها، چندین فرزند از دست دادند، چه باید گفت؟ با بی شمار پدرانی که در سوگ عزیزان شان قامت شکستند، زنان و مردانی که در

متن سخنرانی رفیق احمد موسوی . .

هجران همسران شان در خلوت خود گریستند و بر پرشش فرزندان که از کودکی کردن و بازی های کودکانه باز ماندند، چه پاسخی باید گفت؟ به خواهران و برادرانی که در زیر آوار این همه ظلم و بیداد ستمگران فرسوده شدند، چه التیامی باید داد؟ به آن مادران و پدرانی که دختران جوان شان در سال های نخست دهه شصت، در شب های پیش از اعدام به فتوای خمینی و توسط بازجویان و دژخیمان جمهوری اسلامی تجاوز شدند تا به زعم باورهای کثیف دینی شان، با گرفتن بکارت دختران جوان محکوم به اعدام، آنان را از ورود به "بهشت" خیالی شان باز دارند، چه باید گفت؟

های...های...های

من مانده ام

با زخم بی شمار دخترکام

در لحظه های گریه و بغض

و "دندان خشم بر جگر فشردن" شان

من مانده ام

با اندوه بالا بلند دخترکام

در آن واپسین شب بودن

در آن فضای وحشت و وهم

در پس نقاب و شکنجه و بند

در غربت غریبانه ی شان

به کام گرفته شدند

و آنگاه در میانه ی اشک و آتش و خون

هر سپیده دمان راهی دارشان کردند

همانطور که گفتم، عنوان بحث امشب من "دخاوهی از منظر سهم "ما" و سهم "اتان" در زندگی برای ساختن جهانی در بهنوشی و بهرنگی جهان" است. به راستی "ما" کیانیم و "اتان" کیانند؟ "ما" در کجای آن سال های درد و رنج بوده ایم؟ و "اتان" در کجای آن سال های بیداد و ستمگری ایستاده بودند؟

من" و "ما"، به همراه آن دخترکان جوان، راه به اختیار برگزیدگان بودیم، و "اتان" به ناگزیر گرفتار شدگان در این وادی پر خطر بوده اند. "ما"، آگاهانه برای پی افکندن جهانی با عشق در رسیدن به بهرنگی و بهنوشی جهان، زندان و بند و شکنجه و مرگ را به جان خریدیم و "اتان"، بی آنکه خود برگزینند، بی آنکه خود انتخاب کرده باشند، به ناگزیر و تنها به پشتوانه عشقی که به "من" و "ما" داشتند، این چنین بی رحمانه طعمه بیداد و بیدادگری در تمامی این سال ها شدند.

به راستی سهم "ما" و سهم "اتان" از زندگی و پیامد آن، دخاوهی از آن سال های دربردی، سال های بیداد، سال های کشتار و سال هایی که در فراق و رنج و درد و اندوه و سوگ گذشت، چیست؟ این پرسشی است که سال هاست بر گلویم چنگ می کشد. پرسشی که اینک بر آن شده ام تا آنرا ابتدا از دریچه سهم "ما" و سهم "اتان" از شادمانی و لیخندهای زندگی، - همان شادی و لیخندی که می بایست کمترین سهم همه انسانی از زندگی باشد- و سپس، از دریچه سهم "ما" و سهم "اتان" در دخاوهی از ده ها هزار جان شیفته ای که در تمامی این سال های بیداد و بیدادگری پُرپر شدند، به پرسش بنشینیم.

برای ورود به این بحث، ابتدا لازم است به تمامی آن سال های سرکوب و ستم در زندان و بیرون از زندان برگردیم. به دنیای ستم، دنیای جنایت، دنیای کشتار، دنیای چپاول و بی رحمی و دنیای استثمارگران و حاکمان ستم در نیازمندی بقاء شان به زندان و شلاق و شکنجه و بند. و اینبار در گستره ای به وسعت "انسان" در جستجوی پاسخی بر این پرسش برآیم، که سهم "انسان" از زندگی چیست؟

در واکاوی این پرسش که سهم "انسان" از زندگی چیست؟ به "انسان" معینی می رسیم. انسانی که در ورود به عرصه مبارزه به اختیار راه بر می گزیند، انسانی که برای آزادی و سوسیالیسم و رسیدن به بهرنگی و بهنوشی جهان بیکار می کند. انسانی که آگاهانه خطر می کند و در عبور از این مسیر ناهموار، حتا از جان و جانان نیز دریغ نمی ورزد؛ بدان امید که جهانی بهتر پی افکند، جامعه ای نوین بنا کند، جامعه ای آزاد و برابر، که همه اعضاء آن در رفاه و آسایش و خوشبختی کامل زندگی کنند، جامعه ای که همه آحاد آن بتوانند تمام استعدادها و توانائی های خود را در مسیر سعادت همگانی و تعالی هرچه بیشتر جامعه شکوفا سازند. اکنون با چنین نگاهی به زندگی، بیابید از خود بپرسیم، که سهم این "انسان"، این انسان معینی که من و شما نیز بخشی از آن هستیم، از زندگی چیست؟ و ما در

کجای این جهان پهناور ایستاده ایم؟

پاسخ به این پرسش، برای سهم "انسان"ی که آگاهانه مسیر مبارزاتی زندگی اش را انتخاب کرده است، انسانی که بیکار می کند و با گام گذاشتن در مسیری پر تلاطم برای آزادی و سوسیالیسم می رزمند، چندان دشوار نیست. برای انسانی از این دست طبیعتاً، شکوه، عظمت و زیبایی همان بیکار و رزم مشترک، همان جلوه های ماندگار همبستگی مبارزاتی مان در ساختن جهانی بهتر، جهانی پر از زیبایی و عشق، جهان آزادی و سوسیالیسم و پی افکندن دنیایی برابر برای همه آحاد جامعه، خود اولین سهم "ما" و این "انسان" معین از زندگی است. برای چنین انسانی که در گذرگاه رسیدن به آزادی حرکت می کند، برای انسانی که هر بام و شام فضای عطرآگین رسیدن به برابری و سوسیالیسم را در لحظه لحظه زندگی اش استنشام می کند، به باور من، خود نفس هم آوایی، نفس مانوس بودن و درهم آمیختگی او با آرمان های بزرگ انسانی و سوسیالیستی اش، اگر تمام سهم او از زندگی نباشد، دست کم سهم بزرگی از جلوه های ماندگار رزم مشترک و زیبایی های پر شکوه سال های بیکار و هم آوایی های مشترک مبارزاتی این انسان معین در زندگی او خواهد بود.

برای من، شما و آن هزاران جان شیفته ای که سال های زندان و بیرون از زندان را اینگونه گذرانده ایم، آنگونه که برایمان ممکن بوده است، روزهای اشک و آتش و خون سال های ده شصت را در زندان و بیرون از زندان، با سربلندی و در همگامی با باورهای انسانی و مبارزاتی مان گذرانده ایم، اینک که به آن روزگاران پر درد سترک می کشیم، به رغم رنجی که بر ما رفته است، به رغم سال های وحشتی که بر "ما" گذشته است، همواره یک غروری انسانی و دوست داشتنی و مبارزاتی وجودمان را پر می کند. این غرور، که برخاسته از رزمی مشترک و بیکاری هم آوا در جلوه گاه بلند آزادی و سوسیالیسم ریشه دارد، همان سهم "ما" از زندگی است. سهمی که لااقل برای من، سهمی بزرگ، غنی و همواره در خور اهمیت است.

مشکل اما زمانی آغاز می شود که برای پاسخ به این پرسش، بخواهیم در قلمرو "انسان" دیگری وارد شویم. انسانی که تنها به پاس تعلق خاطر و به یمن علاقه مندی شان به "ما" به ناگزیر در این وادی پر خطر قرار گرفتند، بی آنکه خود انتخاب کرده باشند سالها رنج برده اند، تحقیر شده اند، سختی کشیده اند و شگفتا که در عبور از این مسیر وحشت و رنج چه بسا از "من" و "ما"ی به اختیار راه برگزیدگان نیز، استوارتر مانده اند.

پوشیده نیست، "اتان" که بی انتخاب راه و به ناگزیر در مهلکه قرار می گیرند، همواره رنج راه و فرسایش سال های آوارگی و ماندن در پشت زندان و بند، برایشان دو صد چندان بیشتر از "ما"ی به اختیار راه برگزیدگان است. شگفتا که "اتان"، در آن سال های آتش و خون، در آن سال های جنون و بیدادگری جمهوری اسلامی، بیشتر از "ما"ی به اختیار راه برگزیدگان از خود پایداری و مقاومت به یادگار گذاشته اند. پایداری و مقاومتی سترگ که هنوز هم ادامه دارد و کماکان در متن جامعه سرکوب شده ما جاریست. به راستی سهم "اتان" از زندگی در آن سال های آتش و خون، در آن سال های کشتار و قتل عام، و پس از آن تا به امروز چیست؟

این جاست که در مقابل این پرسش، که سهم "اتان" از زندگی چیست؟ در مانده می شویم، در خود فرو می رویم و بیغضی نابکار بر گلویمان می نشیند. "اتان"، این به ناگزیر گرفتارشدگان کیانند؟ "اتان" همان پدران و مادران، فرزندان و خواهران و برادران و به طور اخص همان مادران و زنان و همسرانی هستند که تنها به پاس دوست داشتن و عشق ورزیدن به عزیز بیکارگیشان، رنج سالهای پر تلاطم و توفانی را متحمل شده اند و می شوند، آنانی که هرگز از پای نیفتاده اند و نمی افتند و همچون درختی تنومند با ریشه های عمیق فرو رفته در بن خاک، در برابر رعد و تندر و توفان استوار مانده اند. به راستی سهم "اتان" از زندگی چیست؟

از مادر بهکیش ها و پدر بهکیش ها سخن می گویم. از رنجی که بر مادر گلی ها و پدر گلی ها رفت فریاد می کشم، از مادر جهرمی ها، پدر جهرمی ها و هزاران مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران گرانقدر دیگری که سال ها با رنج و دربردی روزگار گذرانده اند، از این قهرمانان گمنام با شما سخن می گویم، از کودکانی سخن می گویم که در زندان زاده شدند، و کودکان دیگری که تنها تصویری نشسته در قاب عکسی از چهره مادران و پدران خود دارند، با تصویر مه آلود و نقش بسته در پشت میله های زندان. به راستی سهم "اتان" از زندگی چیست؟ و آنان در کجای این جهان ایستاده اند؟

سهم آنانی، که عمری به پاسداشت عزیز بیکارگیشان به رنج نشستند. هر سال گرمی و سردی فصل ها را در مسیر خانه و زندان تجربه کردند، آنانی که در فقدان و انتظار عزیزان دربندشان، سال ها منتظر ماندند و نره ذره آب گشتند. "جهان" شان اسیر و دربند شد و آنان، روزگار آوارگی ماندن در پشت درهای زندان را با بغض های فرو خورده به نوازش "بهنوش" ها و "مازیار" و "بهرنگ" ها، "مرضیه" ها و "سعید" ها، "سحرها" و "بیژن" و "شورا" های

متن سخنرانی رفیق احمد موسوی...

کوچک شان مشغول شدند، تا لبخند زندگی را با عشقی به سرسبزی جنگل و بلندی البرز و ژرفای آبی دریا در دستهای کوچک شان بنشانند.

پدران و مادرانی که جان و "جهان" شان در دفاع از آزادی و سوسیالیسم گرفتار بند و زندان شدند و آنان، در جامعه ای سرکوب شده با کودکانی چند، برجای ماندند. و اینچنین بود که روزگار رنج برایشان آغاز گردید. حال در چنین میانه ای باید همچنان مادر بود و مادر باقی ماند، خاصه در نبود پدر. باید به تامین معاش خود و کودکان همت گماشت، آنهم در جامعه ای نابسامان و بحرآنزده که رنج معاش خود به تنهایی می تواند هر انسانی را از پای در آورد. باید رنج سالهای بیقراری و آوارگی رفتن از این زندان به آن زندان را تحمل کرد، اهانت ها را به هیچ گرفت و توامان، تمامی اندوه و غربت تنهایی برخاسته از فرهنگ جامعه زن ستیز حاکم بر ایران را به دوش کشید و با لبخندی ماندگار به دیدار عزیزان مانده در پشت میله های زندان رفت و در ورای هر ملاقات، امید بازگشت پدر را با قصه های شبانه در گوش فرزندان دلنگ و بیقرار پدر نغمه ساز کرد. باید پدر بود و فقدان مادر را در پس رنجی چنین اندهیاری تجربه کرد، باید مادر بزرگ و بدر بزرگ بود تا در فضای سنگین سال های زندان برای کودکان مادر و پدر از دست داده لالایی انتظار سر داد و آنگاه در ورای این همه درد و رنج و بی کسی اگر فرصتی باقی ماند، در خلوتگاه خود اشکی برای آن عزیزان از دست رفته ریخت.

تحمل رنج و انتظاری این چنین اما تنها برآمده از کشتار و سرکوب سال های نخست دهه شصت نبود. در نظام جمهوری اسلامی، در نبود امنیت زندگی و ادامه حیات برای "انسان" محبوس در زندان و بند، رنج هایی از این دست، خود سر آغاز رنج روزگاران دیگری ست. روزگار کشتار، روزگار گلهای بغض کرده در پس برپایی چوبه دار در اوین و گوهردشت، اهواز و رشت و شیراز، مشهد و تبریز و کرمانشاه و ده ها زندان بی نام و نشان دیگری که در تابستان شصت و هفت در گستره ای به وسعت ایران شکل گرفت. در بی رحمی کشتار تابستان ۶۷، در آن شهرریور تفتان، "جهان" های دربندشان به یکباره بردار شدند و آنان، "درد در رگان شان، حسرت در استخوان شان و چیزی نظیر آتش در جان شان" شعله کشید، اما هرگز از پای نیفتادند. تا "بهوش" ها و "مازیار" و "بهرنگ" ها، "بیژن" و "سعید" و "سحر" ها، و "شوراهای" کوچک شان، زندگی را آنگونه که شایسته است نوشاک کنند. اینان؛ این مادران و همسران عاشق، در فقدان "جهان" های سرو قامت شان، زندگی را همچون شاخه های گل سرخ در دستان فرزندان کوچک شان نشانند، تا بدین سان در شکفتن گل سرخ، جهان را با شمیم دل انگیز "جهان" بزرگ شان معطر سازند. به راستی سهم "آنان"، سهم اینگونه مادران و همسران داغدار از زندگی چیست؟

در ورای آن همه سال ها، "ما" با عشق آنان مانده ایم و "آنان" با یادمان عزیزان جانفشاندگان شان ایستاده اند. ما با عشق به آزادی و سوسیالیسم قامت کشیدیم و "آنان" با یادمان عزیزان پُرپر شده شان، و با امید به رهایی فرزندان دربندشان همواره در بغضی فروخورده بر زیبایی "جهان" فردای شان بوسه زدند. به راستی "آنان" در کجای این جهان ایستاده اند و سهم آنان از زندگی چیست؟

در آن سال های نخست دهه شصت، در آن سال های وحشت و مرگ، سال های آتش و خون، و سال های که در بی قراری خانواده های زندانیان گذشت، هر بار که خانواده ای رد پای عزیز در بندشان را گم می کردند، تا آنزمان که رد و خبری از زنده بودن آنان در انفرادی و تبعید یافته باشند، روزی هزار بار می مردند و زنده می شدند.

وای بر من با که بگویم از شقاوت آن سال ها که بر من رفت

و گیسوان بلند مرا

سپید و پریشان کرد

وای بر من، وای بر من

که نوباوگان مرا هر شب

از آغوش مهربانی من کنند

و در خانه های امن نفس گیر

از پس نقاب و شکنجه و دار

هرسپیده دمان

نعلش شان را بر من افکندند

و من

گیسو پریشان ایستاده ام

بر فراز نعلش عزیزانم تا خورشید سیاوشان سپیده زند که ابر بهاری بیبارد شرشرش و بشوید لخته های خون عزیزان از فراخنای تنم

این همه فاجعه، این همه آوارگی و دریدری اما در سال های نخست دهه شصت متوقف نشد. در ورای سرکوب و کشتار آن سال های اولیه، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان شصت و هفت اما، فاجعه بارتر از هر فاجعه ای بود. فاجعه ای هولناک که همانند رعد و تندر و توفان بر زندان و زندانیان باریدن گرفت. تابستانی که هزاران زندانی بی رحمانه کشتار شدند و خانواده های بی شماری که قامت شکستند. آنچه در تابستان ۶۷، بر "ما" گذشت و آنچه در زندان های جمهوری اسلامی اتفاق افتاد، تنها، فصلی از کتاب قطور جنایات، تجاوزات، شکنجه و کشتارهای وسیع جمهوری اسلامی در زندان ها و نیز در متن جامعه بود. برآستی در آن تابستان خونین، در آن مرداد و شهریور تفتان، بر "آنان" چه گذشت؟ از مادران خاوران سخن می گویم، از مادران پارک لاله! از آن دلسوخنگانی که با امید به دادخواهی عزیزان جان فشان شان، با امید به محاکمه تمامی جنایتکاران جمهوری اسلامی دوباره قامت کشیدند و سال هاست که بر سکوی بلند دادخواهی ایستاده اند و این چنین نهیب می زنند:

وای بر من، وای بر من

چه بیقرار می سوزد این تن من

از لیب تند فاجعه

در آن لحظه های آتش و خون

در آن تابستان سوزان

شهریور، مرداماه جنون

وقتی هزار هزار

پسران و دخترکاتم

بر دار شدند

وقتی بادبادک های انسانی

با دست های جهالت

بر فراز سرم به جنبش درآمدند

من سوختم در شعله های جنون

من گر گرفته تنم از آژدهای فسون

در جنگل و رود و جای جای گستره ام

می سوزم از لحظه های تب آلود

اشک و آتش و خون

وای بر من

وای بر من

با که بگویم

بر من چه رفته است در آن سال های جنون

اینک، در پس ورای این همه شکنجه و بیداد، در تداوم این همه تجاوز و ستمگری، جنایت و کشتار و ویرانی بر جای مانده از چهل سال حاکمیت استبدادی بر جامعه، "ما" و "آنان" به دادخواهی عزیزان جان فشان مان نشسته ایم. دادخواهی برای محاکمه تمامیت نظام جمهوری اسلامی و آدمکشانی که چهل سال بی پروا جنایت و کشتار کرده اند. آنچه امروز می اندیشم، آنچه امروز "من" و "ما" و "آنان" اندیشه می کنیم، مسلماً، با درک دوران کودکی ام، با برداشت نفرینانه و حس انتقام جویانه خاله ام و حتا با درکی که در دوران سال های زندانم داشتم، متفاوت است. درک امروز من از محاکمه نظام جمهوری اسلامی، نه یک انتقام گیری فردی، نه گام برداشتن در یک دور باطل انتقام و خون خواهی، که در جهت پاسخگویی به یک نیاز تاریخی برای پایان دادن به هر نوع شکنجه و کشتار و جنایت است. دادخواهی ما نسبت به آنچه بر توده های وسیع مردم ایران گذشته و نیز نسبت به کشتار ده ها هزار زندانی سیاسی که در زندان های جمهوری اسلامی پُرپر شدند، بر بستر شعار "نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم" استوار است. این دادخواهی که می تواند بخشی از سهم "آنان" از زندگی باشد، در راستای به محاکمه کشاندن تمامی عاملان چهل سال اعدام و کشتار در مسیر پاسخ گویی به علت و چرایی اعدام، شکنجه، کشتار و پیامد آن یک تلاش مستمر برای متوقف ساختن همیشگی ابزارهای تقییش و شکنجه و اعدام در

متن سخنرانی رفیق احمد موسوی ..

جامعه است.

با چنین نگاهی است که "ما" و "آنان" در این دادخواهی به محاکمه رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران اندیشه می کنیم و خواستار محاکمه تمامیت نظام ارتجاعی و آتمکش جمهوری اسلامی هستیم. محاکمه همه عوامل و انصار نظام فاسد و تبهکار حاکم بر ایران به جرم جنایت علیه بشریت. چرا که بر اساس تجربه سال های زندانم، جمهوری اسلامی در دهه شصت، در دو مقطع زمانی، به نسل کشی و جنایت علیه بشریت متوسل شده است. نخستین نسل کشی، در سال های ۶۳ - ۶۰، بوده و دومین نسل کشی، کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ است. کشتاری که مستقیماً به فتوای خمینی صورت گرفت. کشتار و قتل عامی که سازمان عفو بین الملل به درستی از آن با شاخصه های جنایت علیه بشریت یاد کرده است.

محاکمه جمهوری اسلامی در بستر یک دادخواهی تاریخی، باز شدن تمام نقاط کور و زوایای پنهان و آشکار کشتارها و جنایات این رژیم نه فقط در دهه شصت که در تمامی سال های حاکمیت این رژیم فاسد و تبهکار است. تا دیگر باره شاهد تکرار شکنجه، اعدام، کشتار و نسل کشی در جامعه نباشیم. آنچه روند این دادخواهی را برجسته کرده است، همانا سهم "آنان" در این دادخواهی است. سهم مادران خاوران، سهم مادران پارک لاله، سهم تمامی آنانی که به ناگزیر در این وادی بر خطر ورود کردند، اما همیشه گمنام و در حاشیه مانده اند، "آنانی" که چه بسا در تمامی این سال های کشتار و اعدام، از "من" و "ما"ی به اختیار راه برگزیدگان استوارتر مانده اند. تلاش "ما" و "آنان" نه به عنوان خون خواهی، که از برای دادخواهی است. دادخواهی همه آن سرو قامتانی که توسط جمهوری اسلامی کشتار شدند. دادخواهی مادران و پدرانی که هنوز در انتظار نافرجام بازگشت فرزندان شان نشسته اند. دادخواهی زنانی که آوازهای انتظار و هجران مردان شان را لالائی شبانه ی کودکان خود کردند. دادخواهی مردانی که فرزندان کوچک شان، به رغم مهربانی های پدر، همچنان، آغوش گرم مادرانه را از پدران خود، طلب می کنند. دادخواهی کودکانی که، تصویر پدران و مادران شان، هرگز در آینه چشم های آنان ننشست.

با چنین نگاهی از دادخواهی، همراه با تلاشی بی وقفه در ساختن جهانی با عشق، جهانی برای پی افکندن آزادی و سوسیالیسم در رسیدن به بهرنگی و بهوشی جهان است، که "ما" و "آنان" در هم صدایی با مام وطن پر نهب تر از همیشه فریاد می کشیم:

من مادامه ام هنوز

گرچه کرده ام زخمی است

چهره ام خونی است

و داغ نعل عزیزانم

در جای جای تنم باقی است

من سر فراز مانده ام هنوز

و بر جای جای دشت و جنگل و گستره ام

بالا بلند دخترکاتم

در آغوش مهربانی من

دوباره می خوانند

و پسرانم در خشم خفته شان

به پیش می تازند

و کودکاتم

به شور کودکانه شان

دوباره مرا

به تماشای رقص بادبادک های رنگیشان

بر فراز ساحل آبی

فرا می خوانند

و دست مهربان نسیم

گیسوان بلند مرا

در تمام گستره ام

رها می سازد

حمله اوباش سرمایه به

کارگران هپکو را قویاً محکوم میکنیم!

روز ۲۵ شهریور کارگران هپکو با پایان یافتن ضرب الاجل ده روزه خود به مقامات دولتی و عدم تحقق خواسته هایشان در مرکز و خیابانهای شهر اراک اجتماع کردند. آنها دور جدید اعتراضات پر شور خود را که از دوم شهریور با راهپیمایی و بستن راه آهن شمال - جنوب آغاز کرده بودند با پایان مهلت ده روزه دوباره از سر گرفتند. سرانجام و بهنگام بستن راه آهن شمال - جنوب زیر پل بختیاری مورد هجوم نیروهای سرکوب و گارد ویژه قرار گرفتند. در این حمله وحشیانه به کارگران بی سلاح ۳۰ نفر دستگیر و ۱۵ نفر زخمی و روانه بیمارستانها شدند. تااین لحظه سه نفر از کارگران با قید وثیقه آزاد شده اند.

تقاضای دستمزدهای معوقه و پرداخت بموقع در اوضاع فلاکتناز اقتصادی کمترین و منطقی ترین چیزی است که یک کارگر میتواند انتظار داشته باشد. آنها دستمزدها و امنیت شغلی خود را درخواست کرده اند. آنها نگران آینده خود و فرزندانشان هستند. میخواهند در سرنوشت کارخانه شان نظارت و دخالت داشته باشند. چرا باید این امور طبیعی حکومت را بترساند؟ اگر دفاع از منفعت سرمایه در میان نبود بقینا ترس موجبی نداشت. این دستپاچگی و زورگویی ها ماهیت واقعی "بوسیدن دست کارگر" و "عطوفت" ادعایی را مرکبش خشک نشده نقش بر آب میکند. چهل سال است که کارگران ماهیت واقعی سرمایه داری حاکم بر ایران را می شناسند. طبقه کارگر ایران بیش از آن تجربه اندوخته است که با زبانهای منبری بتوان جیبش را زد. کارگران میگویند حمله خونین به کارگران بعنوان زبان واقعی شما جا افتاده است. شما هزاران اعدام و قتل در پیشینه دارید. هم امروز کارگران هپکو در غم رفقای هفت تپه و فولاد و زندانیان سیاسی بسر میبرند. باید هم بترسید زیرا کارگران به چیزی جز نان، کار، آزادی و اداره شورایی رضایت نخواهند داد. این است آن شبی که شما را ترسانده است. امروز همه این را میدانند. پس اذعان کنید که "فاسد و ستمگرید" و کارگران حق دارند برای سفره های خالی و کودکان دردمندشان خیابانها را تسخیر کنند و جاده ها را ببندند و قانون های شما را چون ورق پاره ها به فاضلاب ها بیاندازند.

کارگران و آزادیخواهان!

ما همراه با بخشهای مختلف طبقه کارگر، هجوم وحشیانه اوباش سرمایه به کارگران هپکو را محکوم میکنیم. کارگران بازداشت شده باید فوراً آزاد شوند. کارگران مبارز هپکو و جنبش کارگری ایران را در هرکجا هستیم حمایت کنیم. با هر حداقلی از امکانات متشکل شویم و بیاری آنها بشتابیم. برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگران زندانی رژیم را تحت فشار قرار دهیم. صدای آنها را در سطح جهان بلند کنیم و در تحقق شعار نان، کار، آزادی و اداره شورایی تلاش کنیم!

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، بی قید و بی وثیقه آزاد باید گردد!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۹

امضا کنندگان:

اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران



حمله وحشیانه مزدوران جمهوری اسلامی به کارگران هیکو را محکوم می‌کنیم

عصر امروز دوشنبه ۲۵ شهریورماه، نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی با حمله وحشیانه به کارگران معترض هیکو تعدادی از آن‌ها را مجروح و تعدادی را نیز دستگیر کردند. تا لحظه تنظیم این اطلاعیه از تعداد دقیق کارگران مجروح و دستگیر شده خبر موثقی منتشر نشده، و تنها در برخی رسانه‌های شبکه‌های مجازی از دستگیری احتمالا حدود ۳۰ کارگر و مجروح شدن ۱۵ نفر اخباری منتشر گردیده است.

کارگران هیکو در دور جدید اعتراضات خود که از روز شنبه دوم شهریورماه آغاز شده بود، پس از روزها اعتراضات خیابانی و مسدود کردن خط آهن شمال - جنوب، ده روز به مقامات دولتی برای برآوردن خواست‌های خود فرصت داده بودند.

در پی عدم تحقق خواست‌های کارگران هیکو، کارگران بار دیگر اعتراضات خیابانی خود را آغاز کرده و خیابان‌های اراک را همچون کارگران آذربایجان، هفت‌تپه و فولاد اهواز به تسخیر خود درآورده و پای کوبان، خواست‌های خود را فریاد زدند. کارگران در این روز بعد از تظاهرات در خیابان‌های اراک، در زیر پل بختیاری بر روی محدوده ریل راه‌آهن تجمع کرده و با مسدود کردن راه‌آهن شمال - جنوب به اعتراض خود ادامه دادند که در این مرحله نیروهای انتظامی و سرکوبگر رژیم کارگران را محاصره و سپس به کارگران به شکل وحشیانه‌ای حمله کردند. مرگ بر رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی که جواب خواست‌های برحق کارگران را این‌گونه وحشیانه می‌دهد.

مگر کارگران هیکو چه می‌خواهند که این‌گونه مورد تهاجم دولت سرمایه‌داران قرار گرفته‌اند؟ کارگران هیکو خواستار پرداخت به موقع دستمزدها و همچنین پرداخت فوری دستمزدهای عقب‌افتاده هستند. کارگرانی که تنها راه معاش آن‌ها همین دستمزدهاست و اگر دستمزدهای‌شان پرداخت نشود چیزی برای تامین هزینه‌های سرسام‌آور زندگی ندارند.

کارگران هیکو خواستار جلوگیری از نابودی هیکو هستند. آن‌ها می‌خواهند تولید در هیکو ادامه پیدا کرده و امنیت شغلی داشته باشند. کارگران هیکو به تجربه دریافته‌اند که خصوصی‌سازی کارخانه‌ها تنها در خدمت سودجویی سرمایه‌داران و به ضرر کارگران و امنیت شغلی آن‌هاست، به همین دلیل هم با خصوصی‌سازی کارخانه و به عبارت دیگر چوب حراج زدن به اموال هیکو مخالفند.

آیا پاسخ این خواست‌ها دستگیری، محاکمه و چماق کشیدن بر روی کارگران است؟ امروز و در سایه حکومت اسلامی، عموم کارگران ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. اگر کارگران دست به اعتراض بزنند همچون هفت تپه و اسماعیل بخشی‌ها آن‌ها را دستگیر، شکنجه و به زندان محکوم می‌کنند. اگر دست به ایجاد تشکل مستقل بزنند همچون رضا شهبانی‌ها آن‌ها را دستگیر، شکنجه و به زندان محکوم می‌کنند.

این است ماهیت رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی.

رژیم جمهوری اسلامی تنها یک دولت سرمایه‌داری و ضد کارگر نیست، رژیم جمهوری اسلامی یکی از وحشی‌ترین دولت‌های سرمایه‌داری جهان معاصر است که در سایه سیاست‌های ضد کارگری‌اش فاصله طبقاتی به مرزهایی باورنکردنی رسیده است.

اما کارگران به رغم سیاست‌های فاشیستی جمهوری اسلامی در سرکوب و به بند کشیدن کارگران، روز به روز به مبارزات خود عمق بخشیده و قهرمانانه در برابر سیاست‌های جمهوری اسلامی ایستادگی می‌کنند.

زنده باد کارگر، زنده باد اتحاد طبقاتی کارگران، زنده باد تشکل مستقل کارگری.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن اعلام انزجار از حمله وحشیانه نیروهای وحشی و سرکوبگر جمهوری اسلامی به کارگران هیکو، خواستار آزادی فوری و جبران خسارات به کارگران مجروح و دستگیر شده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) خواستار تحقق کامل و پاسخ فوری به تمامی خواست‌های کارگران هیکو است.

سازمان فدائیان (اقلیت) کارگران و دیگر زحمتکشان ایران و جهان را به حمایت از کارگران هیکو فرا می‌خواند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

نابود باد نظام سرمایه‌داری

سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۵ شهریور ۱۳۹۸

کار، نان، آزادی - حکومت شورایی

خواست آزادی کارگران زندانی برقرار غرفه سازمان در جشن اومانیته گزارشی کوتاه از جشن اومانیته در پاریس

زندانی و شعارها و طرح‌های گوناگون، بیانی تصویری از تاریخچه و مواضع سازمان بود. عکس‌های متعددی از کارگران زندانی و دیگر زندانیان سیاسی، حقوق شهروندی و محیط زیست، به ویژه عکس‌های بزرگی از اسماعیل بخشی و سپیده قلیان در مقابل غرفه، حاکی از خواست سازمان برای آزادی فوری و بی قید و شرط این زندانیان بود که توجه بسیاری از بازدیدکنندگان را به خود جلب کرد. پخش سرودها به زبان‌های مختلف، موسیقی محلی و موسیقی شاد برای جشن اومانیته فضایی صمیمی و شاد در غرفه ایجاد کرده بود. امسال، نمایش فیلم در صحنه‌ای بزرگ از غرفه شامل فیلم‌های مختلف از جمله، رقص‌های محلی مناطق مختلف ایران، جلوه‌ای خاص به غرفه سازمان بخشیده بود.

در راستای تقویت روابط بین‌المللی با احزاب و سازمان‌های کمونیست، حضور در جلسات بحث سیاسی در غرفه‌های کشورهای دیگر و بخش جزوات مربوط به سازمان و مواضع آن به زبان فرانسوی و همچنین گفتگو و تبادل نظر با رفقای احزاب و سازمان‌های کمونیست دیگر کشورها، در جهت تقویت روابط بین‌المللی، گامی بود که در راستای یکی از مهمترین اهداف شرکت سازمان در این جشن برداشته شد.



خواست آزادی کارگران زندانی بر فراز غرفه سازمان در جشن اومانیته گزارشی کوتاه از جشن اومانیته در پاریس

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization

Of Fadaian (Aghaliyat)

No 839 September 2019

مانند جلسات بحث و سخنرانی، نمایشگاه‌های هنری و علمی، کارگروه‌های مختلف و کنسرت‌های مختلف می‌باشد.

کمیته خارج سازمان فدائیان (اقلیت) نیز با همیاری رفقای هوادار سازمان، همانند سال‌های گذشته در این جشن غرفه‌ای داشت که مورد توجه بازدیدکنندگان قرار گرفت. این غرفه، علاوه بر فروش غذا برای تامین مخارج غرفه و کمک مالی برای سازمان، با برپایی میز سیاسی شامل نشریات مختلف و مواضع سازمان به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی، محلی برای تجمع و بحث و گفتگوی رفقا و علاقه‌مندان گردیده بود. تزئینات غرفه، شامل عکس‌های جانبختگان سازمان، زندانیان سیاسی، کارگران

در صفحه ۱۱

جشن اومانیته امسال برای هشتاد و چهارمین بار از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ سپتامبر در فرانسه برگزار شد. این جشن که از سوی حزب کمونیست فرانسه سازماندهی می‌شود، هر سال صدها هزار نفر بازدیدکننده را به خود جذب می‌کند. طبق گزارشات منتشر شده، امسال نیز ۵۰۰ هزار نفر در این جشن حضور پیدا کردند. علاوه بر حضور بازدیدکنندگان، سیاستمداران، هنرمندان و خبرنگاران، صدها غرفه از سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست از سراسر جهان و نیز انجمن‌ها و سازمان‌های فعال در زمینه‌های مختلف از جمله آزادی زندانیان، محیط زیست و حقوق دموکراتیک نیز در این جشن برپا می‌شود.
جشن اومانیته هر سال شامل برنامه‌های سیاسی،



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

shora.tv@gmail.com

برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی "کومله تی‌وی / شورا تی‌وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی:

دوشنبه: ۲۲ تا ۲۴

سه‌شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

چهارشنبه: ۲۲ تا ۲۴

پنجشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

جمعه: ۲۲ تا ۲۴

شنبه: ۲۲ تا ۲۳

شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

یکشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن:

۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

<https://fadaian-aghaliyat.org>، <https://tvshora.com>

فیس‌بوک: Shora shora، تلگرام: @tvshora

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی